

اشاره

ابن سعدی اندلسی (زنده در سال ۴۰۹ق/ ۱۰۱۸م) یکی از فقه‌های مهم و ناشناخته مالکی در قرون میانه اسلامی، طی سفری به عراق و بهره‌مندی از ملازمت ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن صالح ابهری، در مجالس مناظره ادیان در بغداد شرکت جست. او دوبار در این مجالس شرکت کرد و گزارش آن را در زمان حضور در قیروان، به دیگر فقیه مهم مالکی، ابومحمد بن ابی زید قیروانی ارائه کرد. این مجالس محل گردهمایی سران و بزرگان ادیان، فرقی و مذاهب گوناگون برای مناظره و دفاع از عقاید خویش بود و بدان دلیل که اهالی کلام و فلسفه حضور پررنگ و مهمی در این مجالس داشته‌اند، در تاریخ و تمدن اسلامی به «مجالس المتکلمین» شهرت یافته است. چنان‌که در گزارش ابن سعدی پیدا است، مسلمانان غیر از اتکا به قدرت استدلال و بیان آموزه‌ها و اندیشه‌های راستین اسلامی با اتکا به قدرت عقل و منطق، هیچ ابزاری نداشته‌اند و در ابتدای جلسات، شرط مورد اتفاق برای همگان، عدم اتکا و استدلال به آرا و سخنان کتاب آسمانی یا پیامبران دین بوده و تنها حجج عقلانی و منطقی در گرامر مباحثات قابل پذیرش بوده است. فضای باز و خردگرای حاکم بر این جلسات که در گزارش ابن سعدی به خوبی منعکس شده و واکنش شدید او و ابومحمد بن ابی زید قیروانی را به همراه داشته است، یکی از اصلی‌ترین موضوعات قابل توجه و تحقیق در فضای حاکم بر قرون میانه اسلامی در بغداد است. مایکل کوک که یکی از خاورشناسان شناخته‌شده و صاحب‌نام در ایران است، در این مقاله به دنبال شرح و بسط ابعاد همین فضای آزادی بیان و گفتار در فرهنگ اسلامی است.

مقدمه

مباحثات درازدامن متکلمین در قرون ابتدایی خلافت عباسی که مقارن با اوج شکوفایی و رشد تمدن اسلامی بود، یکی از موضوعات همیشه جذاب و مهم برای محققان بوده است؛ چنان‌که بر پایه اطلاعات نه چندان مفصل ما از منابع که درباره مجالس المتکلمین در قرون میانه اسلامی در دسترس است، این جلسات، محلی برای تبادل و تضارب آرای سران مذاهب گوناگون اعم از مسلمان و غیرمسلمان بود و چنان‌که نگارنده در مقاله ذیل بدان پرداخته، مهم‌ترین رکن و وجه امتیاز این جلسات کلامی، آزادی در تبیین عقاید و تضارب آرا و تلاش برای کشف حقیقت بوده است. بدون شک این شرایط تحت تأثیر خردگرایی و بسط عقل‌گرایی متأثر از اندیشه معتزلی در قرون میانه اسلامی شکل گرفته بود. اما مقاله زیر گزارشی از فقیه

۱. از میان کتب متعدد وی تاکنون کتاب امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی، ترجمه احمد نمایی، انتشارات آستان قدس رضوی، به چاپ رسیده است. بیشتر مطالعات تاریخی او در حوزه‌های قرآن و تفسیر آن، کلام اسلامی، مذاهب و فرقی اسلامی و نیز تاریخ جنبش و هایت انجام شده و تاریخ‌نگاران و اسلام‌شناسان بسیاری در غرب، نزد او آموزش دیده‌اند.

مقاله

گزارش ابن سعدی اندلسی از محافل متکلمین در قرون میانه اسلام

M. Cook, Ibn Sa'di on Truth Blindness, JSAI
(Jerusalem Studies in Arabic and Islam), 2007, V. 33, pp. 169-178

استاد دانشکده مطالعات شرق نزدیک،
دانشگاه پرینستون، ایالات متحده آمریکا

مایکل کوک^۱

ترجمه و تحلیل انتقادی:

محمد حسین رفیعی

کارشناس ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه
بین‌المللی امام خمینی (ره)

چکیده: ابن سعدی اندلسی یکی از فقه‌های مالکی در قرون میانه اسلامی، گزارش سفر خود به عراق و شرکتش در مجالس مناظره ادیان در بغداد را به دیگر فقیه مهم مالکی ابومحمد بن ابی زید قیروانی، ارائه کرده است. مایکل کوک نویسنده مقاله حاضر، بر اساس گزارش ابن سعدی به دنبال شرح ابعاد فضای آزادی در تبیین عقاید و تضارب آراء در فرهنگ اسلامی و خردگرایی حاکم بر مجالس متکلمین بغداد است؛ تا از این طریق بتوان به نکات ارزشمندی در تاریخ فقه مالکی در سرزمین‌های غربی اسلامی دست یافت. مترجم مقاله حاضر با بررسی منابع و تواریخ مربوط به قرون چهارم و پنجم هجری در مغرب اسلامی، پیرامون ابن سعدی اطلاعاتی یافته که مکمل اطلاعات مایکل کوک می‌باشد. مترجم کوشیده است با درج هر سه گزارش حمیدی، قاضی عیاض و ضبی، تمام اطلاعات محدود اما مهمی که در باب ابن سعدی و گزارشش از مجالس متکلمین بغداد در دست است را گردآوری کند.

کلیدواژه‌ها: فقه مالکی، کلام اسلامی در قرون میانه، مجالس متکلمین، متکلمین بغداد.

علاوه بر انتشار جنبه ناشناخته‌ای از فرهنگ و تمدن درخشان اسلامی در قرون میانه، معرفی رویکرد خاص اسلام پژوهان و مستشرقان غربی است که در این مقاله نیز مانند دیگر تحقیقات و آثارشان به خوبی روشن و هویدا است.



مورخ مشهور اندلسی، حمیدی (م. ۴۸۸ ق/ ۱۰۹۵ م) در مجموعه تراجم ارزشمند خویش، اطلاعات ارزشمندی از ابو عمر احمد بن محمد بن سعدی (زنده در سال ۴۰۹ ق/ ۱۰۱۸ م) و مباحثات کلامی او در مجامع علمی بغداد آورده است.^۳ (حمیدی، ۱۰۱، ش ۱۸۵). گمان ما بر این است که ابن سعدی مباحثات خود را در ربع سوم قرن چهارم/دهم هجری انجام داده است؛ چرا که طبق گفته حمیدی، ابن سعدی در جریان سفرهای علمی خود به شرق، با فقیه شهیر مالکی، ابوبکر ابهری (م. ۳۷۵ ق/ ۹۸۶ م) دیدار کرده است.^۴ این دیدار احتمالاً در ارتباط تنگاتنگی با ملاقات او و مشهورترین فقیه مالکی آن روزگار، ابومحمد بن ابی زید قیروانی (م. ۳۸۶ ق/ ۹۹۶ م) در قیروان قرار داشته است.^۵ تمام این مطالب توسط تراجم نگار متأخر اندلسی، احمد ضبی (م. ۵۹۹ ق/ ۱۲۰۳ م) با اضافات دیگری تأیید شده است (ضبی، ستون ۱۵۶ الف-۱۵۷ الف). همین اطلاعات که بارها مورد توجه محققان جدید قرار گرفته، برای اولین بار طی گزارشی از این کتاب در سال ۱۸۵۳ منتشر شد،^۶ و پس از آن بارها مورد تحقیق و ترجمه خاورشناسان قرار

برجسته و صاحب نام، اما ناشناسی به نام ابن سعدی اشبیلی اندلسی (زنده در سال ۴۰۹ ق/ ۱۰۹۵ م) است که در آن ضمن گزارش شرایط و احوال مجالس المتکلمین بغداد، می‌توان به نکات ارزشمندی در تاریخ فقه مالکی در سرزمین‌های غربی اسلامی دست یافت. شهرت و اهمیت ابن سعدی از علاقه و بذل توجهی که فقهای سرشناسی چون محمد ابهری و ابومحمد بن ابی زید قیروانی به سخنان او درباره بغداد و مجالس متکلمان آن شهر مبذول داشته‌اند، قابل درک است. متأسفانه اطلاعات بسیار اندک و محدودی از ابن سعدی در منابع و تراجم مربوطه درج شده است. چنان‌که مایکل کوک در مقاله زیر آورده، تنها حمیدی و به تبع او احمد ضبی در آثار خود از ابن سعدی سخن گفته، اطلاعاتی درباره گزارشی او از مجالس المتکلمین درج کرده‌اند. اما نگارنده این سطور پس از تحقیق و بررسی در منابع و تواریخ مربوط به قرون چهارم و پنجم هجری در مغرب اسلامی، اشاره مختصر دیگری درباره ابن سعدی یافت که مکمل اطلاعات مایکل کوک است. قاضی عیاض (م. ۵۴۴) در کتاب ترتیب المدارک اطلاعات ارزشمند دیگری را از ابن سعدی آورده^۷ (قاضی عیاض، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۲۲۸) و با توجه به اینکه این اثر از لحاظ تاریخی بین دو کتاب حمیدی و احمد ضبی نوشته شده است، می‌توان بدان به عنوان منبعی مهم، توجه کرد که متأسفانه از دید کوک به دور مانده است. قاضی عیاض ابن سعدی را اصالتاً از اهالی اشبیلیه معرفی می‌کند که در دوران جوانی در شهر مهدیه (مغرب) فقهی سرشناس و مفتی بود، و در سفرش به عراق با ابوبکر ابهری مجالست بسیاری داشته و از او سخنان بسیاری نقل کرده است. وی همچنین از فقهای سرشناس مالکی همچون احمد بن ابی یعلی حمادی، ابالقاسم جوهری، ابن وشاء، اباسحق تمار و ابابکر باقلانی حدیث نقل کرده و فقهایی چون حاتم طائی طرابلسی، ابومحمد بن ولی [انصاری] و ابوالقاسم محرز از او حدیث نقل کرده‌اند. نکته بسیار مهمی که در این اثر آورده شده، وفات او در مدینه است که تاریخ آن مشخص نیست. البته اطلاعات فوق خط سیر مطالب مقاله را تحت الشعاع قرار نخواهد داد، اما در ایراد اطلاع جامعی از شخصیت ناشناخته ابن سعدی اندلسی، بسیار راهگشا و پراهمیت است.

نگارنده این سطور، در ترجمه خویش از این مقاله کوشیده است با درج هر سه گزارش معتبر حمیدی، قاضی عیاض و ضبی، تمام اطلاعات محدود، اما مهمی که درباره ابن سعدی و گزارش اش از مجالس المتکلمین بغداد در دست است را گردآوری کند. گفتنی است ترجمه این اثر به معنای پذیرش کامل آرا و استنتاجات کوک در این مقاله نیست؛ به ویژه لازم است نکاتی که درباره روح سکولار حاکم بر فضای خردگرایی اسلامی حاکم بر قرون آغازین خلافت عباسی در بغداد مطرح شده، به خوبی مورد نقد قرار گیرد. هدف از ترجمه این اثر،

۳. ابن سعدی کنیه‌ای مذکر است که احتمالاً از ریشه‌ای که ترکیب مونث آن به شکل شُعدیه بوده، برآمده است. اما به هرحال این ترکیبات اسمی در سرزمین اندلس رواج چندانی نداشته است (رک به: Marin, "Notes Sobre onomástica y denominaciones femeninas en al-Andalus", p. 46).

۴. ابوبکر محمد بن عبد الله بن محمد بن صالح ابهری، فقیه شهیر مالکی (م. ۹۰۰ ق/ ۲۸۷ م) در ابهری بود. او در بغداد رشد کرد و مهم‌ترین نماینده مذهب مالکی در عصر خود بود. حتی حنفیان و شافعیان در مسائل مورد اختلاف به او رجوع می‌کردند. بارها سمت قضاوت شهر به او پیشنهاد شد، اما مورد قبول وی قرار نگرفت. گویند شصت سال در جامع المنصور بغداد درس می‌گفت و در سال ۳۷۵ ق/ ۹۸۵ م در همین شهر درگذشته است (برای اطلاعات بیشتر، رک به: ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۰۱/ صفدی، وافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۰۷/ ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۳، ص ۸۵/ ززکلی، اعلام، ج ۷، ص ۹۸. برای مطالعه کتابشناسی کاملی آثار او نیز رک به: سرگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۱، ص ۶۷۳. با این توجه که سرگین در ضبط نام وی، [ابن صالح] را درج نکرده است. (م).

۵. ابومحمد عبد الله بن ابی زید عبد الرحمن قیروانی نفزی، از اعیان خاندان مشهور نغزه اندلس و متولد سال ۳۱۰ ق/ ۹۲۲ م در قیروان بود. بسیار زود نزد دانشمندان بزرگ این شهر مانند ابوبکر محمد بن محمد بن اللبّاد، ابوالحسن خولانی و ابوالعرب محمد بن احمد بن تمیم مدراج ترقی و تحصیل راطی کرد. در سفر حج نیز تحصیل خود را نزد دانشمندان مختلف ادامه داد. از همان آغاز آوازه‌ای بلند یافت و او را «مالک اصغر» می‌نامیدند. رساله وی روشن‌ترین شرح فقه مالکی خوانده شده است. او در سال ۳۸۶ ق/ ۹۹۶ م در قیروان درگذشت (برای آگاهی کامل‌تری از او، رک به: ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۰۱/ ابن تغری بردی، نجوم الظاهره، ج ۴، ص ۲۰۰/ ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۳۱/ ززکلی، اعلام، ج ۴، ص ۲۳۰/ کحاله، معجم المولفین، ج ۶، ص ۷۳ و نیز برای کتابشناسی آثارش، رک به: سرگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۱، ص ۶۷۴ (م)).

۶. برای مروری بر این آثار رک به:

E. Renan, *Averroes et l'Averroisme*, p. 93; *idem*, *Histoire des musulmans d'Espagne*, Vol. 3, pp. 18f; *idem*, *Islamisme*, pp. 225 f.

۲. از دوست گرامی، آقای محمد کاظم رحمتی که مرا از وجود این کتاب مطلع ساخت، سپاسگزارم.

گشود: شما در این مکان گرد هم جمع شده‌اید تا با یکدیگر مناظره کنید. پس هیچ یک از مسلمین حق ندارد از کتاب آسمانی خویش^{۱۲} و سخنان پیامبرش، به عنوان دلیل علیه ما استفاده کند؛ چرا که ما بدان معتقد نیستیم و به هیچ وجه دلیلی بر رد سخنان ما محسوب نمی‌شود. ما در این مجلس فقط با اتکا به استدلال‌های منطقی و عقلانی (حُجج العقل) با یکدیگر بحث می‌کنیم. سپس مسلمین در جواب، سخن او را تأیید کردند.

ابن سعدی ادامه داد: وقتی من این سخنان را [از مسلمین] شنیدم، آن مجلس را ترک کردم. سپس به من خبر دادند که مجلس دیگری نیز در کلام برقرار است، و من به حضور در این مجلس مشتاق شدم، اما دیدم در آنجا نیز دقیقاً مانند مجلس اول رفتار می‌کنند؛ بنابراین من پس از آن به هیچ یک از این مجالس نرفتم. ابن ابی زید پرسید: آیا مسلمانان این کلمات و رفتار آنها را تحمل می‌کردند؟^{۱۳} ابو عمر گفت: این چیزی بود که من با دو چشم خود دیدم (هذا الذی شاهدتهُ منهم).

ابو محمد از شنیدن این سخنان بسیار تعجب کرد و گفت: علمای راستین از میان رفته‌اند و اسلام حقیقی به فراموشی سپرده شده است. چگونه مسلمانان می‌توانند بپذیرند، کفار و بدعت‌گذاران به راحتی سخنان خود را بیان کنند و هیچ کس بدان‌ها اعتراضی نکند، کجا این مسلمین حقیقی که از اسلام و محمد (صلی الله علیه آله و سلم) حمایت کنند؟ حتی اگر یکی از اهل بدعت که تحریف‌کنندگان دین هستند و مدعی پیروی و پایبندی به اسلام،^{۱۴} اعتراف نکند که به شئون سنت و جماعه نیز پایبند است، نمی‌تواند در میان جامعه مسلمین (سنی) سخن بگوید. دقیقاً چنین عملی نیز با کفار انجام می‌شود؛ یعنی تنها مباحثه‌ای که یک مسلمان می‌تواند با یک کافر داشته باشد، دعوت او به اسلام است که اگر او پذیرفت، بحثی باقی نمی‌ماند، وگرنه باید جزیه بپردازد و آرای ضاله خویش را ترویج نکند. بنابراین حتی در چنین مباحثه‌ای هم شخص کافر نمی‌تواند ما را از ارجاع و اتکا به آیات قرآن و سخنان پیامبرمان منع کند.^{۱۵} ان الله وانا الیه راجعون (آل عمران: ۱۵۶).

حمیدی در اینجا سخن را پایان می‌دهد و مدخل کتابش درباره ابن سعدی اندلسی را با ذکر نکاتی که ثابت می‌کند او در سال ۴۰۹ ق/ ۱۰۱۸ م در مصر زنده بوده، به پایان می‌برد (حمیدی، ص ۱۰۲).

۱۲. این بخش از متن بغیه که از روی نسخه مادرید چاپ شده است، در اصل مخدوش بوده است (۱۸۸۴، ص ۱۴۵). در نسخه‌ای که در قاهره به چاپ رسیده است، این گسست با اطلاعات جذبه (ص ۱۰۲) کامل شده است.

۱۳. جذوة: ج ۶، ص ۱۰۲.

۱۴. در بغیه آمده است: منتحلی الکلام (ستون ۱۵۶ ب، ۱۹). نیز رک به: متن گزارش ضبی در ادامه مقاله.

۱۵. در این متن، عبارت علی أن یحتجّ آمده است (جذوة، صص ۱۳ و ۱۰۲)؛ در حالی که در بغیه عبارت علی لأحتجّ آمده است. (ستون ۱۵۷، الف ۵).

گرفت.^۷ من در اینجا بر آنم که ضمن ارائه گزارش کاملی از این روایت تاریخی، برخی شروح و حواشی مهم که در این بحث راهگشا خواهد بود را عرضه کنم. ترجمه متن، از این قرار است:^۸

من از ابو عبد الله محمد بن الفرّج بن عبد الوالی الانصاری^۹ شنیدم که می‌گفت: ابو محمد عبد الله بن ابی زید از ابو عمر احمد بن محمد بن سعدی به هنگامی که به قیروان رسیده بود، درباره اوضاع و احوال سرزمین‌های شرقی اسلامی سؤال می‌کرد. ابو عمر در زمان حیات ابو بکر محمد بن عبد الله بن صالح الابهری در بغداد^{۱۰} حضور داشته است.

یک روز ابن ابی زید به ابن سعدی گفت: آیا توبه مجالس اهل کلام هم رفتی؟ او در پاسخ گفت: بله، در واقع دو بار این کار را انجام دادم، اما از این عمل خود پشیمان شدم^{۱۱} و پس از آن هیچ‌گاه در آن مجالس حضور نیافتم. ابن ابی زید پرسید: چرا؟ او در پاسخ گفت: من در مرتبه اول حضورم، خود را در مجلسی دیدم که از تمام فرق و گروه‌های مذهبی در آن حضور داشتند؛ چه مسلمان و غیر آن (من اهل السنة و البدعة) و کفار و مجوسان (زرتشتیان) و مادی‌گرایان (دهریه)، مانویان (زنادقه)، یهودیان و مسیحیان و دیگر مذاهب و فرق، همه در آن مجلس حضور داشتند. هر مذهبی رئیسی داشت که با دیگر مذاهب محاجه می‌کرد، مباحثات را به جریان می‌انداخت و به منتقدان و مخالفان پاسخ می‌داد (یتکلم علی مذهبه و یجادل عنه). وقتی هر یک از رؤسای مذاهب به مجلس وارد می‌شد، همگان به احترام او از جای برمی‌خاستند و تا هنگام جلوس او، از پای نمی‌نشستند.

وقتی اعضای مجلس کامل شد و دیگر کسی باقی نمانده بود که به انتظار او شروع مباحثات را به تعویق اندازند، یکی از کفار لب به سخن

۷. من در زمینه این تراجم مختلف، به کتاب‌های زیر ارجاع می‌دهم:

Von Kremer, *Geschichte der herrschenden Ideen des Islams*, pp. 241 f; Asin Palacios, *Algalzel-Dogmatica, moral, ascetica*, pp. 116-118; Baron, *Social and Religious history of Jews*, Vol. 5, p. 83; Makki, *Ensayo sobre las importaciones orientales en la Espana musulmana*, pp. 225 f; Van Ess, "Disputations praxis in der islamischen Theologie", pp. 59 f (in the "Nachtrag"); Fierro, *La heterodoxia en al-Andalus durante el periodo omeya*, p. 164 and n. 20.

۸. من در این زمینه به متن طنجی بر پایه نسخه دانشگاه آکسفورد اطمینان کرده‌ام (برای اطلاعات بیشتر از نسخه دیگری از این متن در کتابخانه‌ای خصوصی در مراکش، رک به:

Lopez, "Un nuevo manuscrito de la *Radwat al-muqtabis* de al-Humaydi".

۹. این اسم در اصل عبد الله الولی آمده بود که من آن را به عبد الوالی اصلاح نمودم. اشتباهات متن مورد نظر به این موارد جزئی خلاصه نمی‌شود. اما عبد الله محمد بن الفرّج بن عبد الوالی الانصاری در سال ۴۵۰ ق/ ۱۰۵۸ م درگذشت (ضبی، بغیه، ص ۱۲۲، ش ۲۵۵). این عبارت را عیناً حمیدی نیز تکرار کرده است؛ اما احتمالاً در استنساخ متون فوق در اسناد این روایت، اشتباهی رخ داده است و شاید به عبد الله بن والد الانصاری (زنده در ۳۸۰ ق/ ۹۹۰ م) اشاراتی شده باشد (همان، ص ۳۵۲، ش ۹۵۸). او با ابن ابی زید در قیروان درس خواند و می‌تواند یکی از منابع مورد اتکا و اعتماد ما در این تحقیق باشد. این حدس با اشاره دیگری در کتاب بغیه تثبیت می‌گردد؛ جایی که در اسناد ولایتی، به راحتی عبارت: «قال عبد الله بن الولد» آورده شده است (ستون ۱۵۶ الف، ۳).

۱۰. در متن مورد نظر، عبارت «دخل ببغداد» آمده است (جذوة، ص ۱۰۱-۱۱۴). حرف «یا» در بغیه حذف شده است (ستون، ۱۵۶ الف، ۷).

۱۱. در متن بغیه به جای مجالستهم، عبارت مجالسهم آمده است (ستون، ۱۵۶ الف، ۱۱).

طی مباحثاتش، دین وی را محکوم کند و دین جدیدی بروی عرضه دارد، تکلیف چیست؟ آنچه در اضافات ضبی بر سخنان پیشینیانش توجه ما را به خود جلب کرده. که چندان هم فراگیر و مانوس نیست. دشمنی او نسبت به کلام و فراتر از آن، با پیروی از ابن خویرمندان، و ضدیت با اشعری‌گری است. این مسئله شاهدهی است بر تعارض و نفی سنتی اشعری‌گری نزد مالکیان که در رقابت با تمایلات قوی‌تر و مُصْزانه گروهی در میان شافعیان در دشمنی و تعارض با اشعری‌گری، شکل گرفته است.

متأسفانه ضبی اطلاعات بیشتر و کامل‌تری را درباره موضع ابن ابی‌زید نسبت به متکلمین ارائه نکرده است؛ اما یافتن مدارکی که موضع او را در این ماجرا برای ما روشن سازد، کار دشواری نیست. ابن ابی‌زید نگارنده رساله گمشده در منع جدال بود (قاضی عیاض، ج ۴، ص ۴۹۴/ ابن فرحون، ج ۱، ص ۴۳۰). او در این رساله کوتاه، اما پرمغز، به سیاحان و طلاب علم توصیه کرده است: بهتر

است به عراق نروند و یا اگر چنین کردند، خود را از آمیزش با عقاید متکلمین بر حذر دارند (خلطة اهل الجدل والکلام) (Muranyi, 254).

بیاید از این منظر به تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی در قرون میانه بنگریم که در این قرون، بسیاری به دلیل فضای باز مباحثه و اندیشه در جهان اسلام، آن را خالی و فاقد مسلمانان حقیقی می‌دانستند. ذاتاً به امر مباحثه‌گری در این دوره، همانند یک رقابت نگریده می‌شد؛ از آن روی جدال و بحث نیز مانند یک مسابقه، احتیاج به عرصه و فضایی برای طرح و شکل‌گیری داشت و تنها تفاوت این دو در این بود که مباحثات، برندگان و بازندگان واقعی نداشت و تنها در عرصه سخن و کلام، رقابتی شکل می‌گرفت. حال درباره مباحثات مذهبی و دینی باید اذعان داشت که مواجهه و طرف با رعایت جوانب احتیاط بیشتر و در فضایی که عمومیت کمتری داشت، برگزار می‌شد. البته در فضای نظری رعایت محدودیت برای عدم انتشار مباحثات مذهبی، بسیار الزامی به نظر می‌رسد (Stroumsa, p71)؛ اما چنان‌که ابن سعدی شرح داده، باید به دو ویژگی مهم آنها اشاره کرد:

اول آنکه: انگیزه اعضای این رقابت‌ها، باید از کسب قدرت یا شهرت و مقامی در عرصه جامعه مبرا باشد. سپس طبق گفته ابن سعدی اندلسی اعمال فشار و درخواست کفار بر مسلمین باعث شد آنان بپذیرند به کلام الله و سخنان پیامبر ﷺ استناد نکنند. این مسئله برداشت مثبتی در ذهن ایجاد می‌کند؛ چرا که در بغداد قرن چهارم هجری، این غیرمسلمانان بودند که باید از مغلوبه شدن عرصه

اما ضبی برخلاف او، به نقل برخی گزارش‌ها و سخنان متکلمین (اهل الکلام) می‌پردازد که آنها را از ابن عبدالبر (م. ۴۶۳/ ق ۱۰۷۱ م) نقل کرده است (ضبی، ص ۱۵۷، ستون الف).^{۱۶} این گزارش‌ها بدون شک دلایلی هستند که عقاید و اقدامات این گروه را نفی و انکار می‌نمایند. عبارات اولیه این گزارش، کاملاً طبیعی و رسمی آورده شده است: تمام فقهای اهل سنت از تمام شهرها و بلاد اسلامی بر این اصل اشتراک نظر دارند که متکلمین بدعت‌گذار و منحرفند. هیچ کس آنها را در میان طبقات فقها قرار نداده و نخواهد داد. علما و محققان تنها گروهی هستند که به آنها به خاطر تفقه و تولیدات علمی‌شان اهمیت می‌دهند (اهل الأثر والتفقه فیه). آنها با متکلمین در اتقان و تمیز و فهم رقابت می‌کنند.^{۱۷} بخش دوم متن ضبی که آن را از ابن عبدالبر آورده، به شدت به پس‌زمینه مالکی ابن سعدی بازمی‌گردد؛ چرا که در آن به سخنان ابن خویرمندان بصری (م. ۳۹۰/ ق ۹۹۹ م) اشاره شده است.^{۱۸} او می‌گوید: تمام متکلمین بدعت‌گذار هستند و هیچ

تفاوتی بین اشعری و یا غیر آن در این میان وجود ندارد. او در ادامه، شهادت آنها را به هیچ وجه قابل قبول نمی‌داند و تأکید می‌کند: باید آنها را تنبیه کرد، از حقوقشان محروم کرد تا ادب شوند، و اگر بر سخن خویش پافشاری کردند، به توبه فراخواند.^{۱۹} ابن عبدالبر نیز شخصاً از منظر یک سنت‌گرای واقعی، بر این سخن ابن خویرمندان حاشیه‌ای نوشته که ضبی با تقلید از ابن عبدالبر آنها را همراه با اقوالی از شافعی، ابن حنبل و مالک در کتاب خویش آورده است (ضبی، ص ۱۵۷، ستون ب/ ابن عبدالبر، ص ۹۳۹، ش ۱۷۸۸، ص ۹۴۲، ش ۱۷۹۶ به بعد).^{۲۰} این بحث درباره سؤالی مطرح شده است که مالک ایجادکننده آن بوده؛ مبنی بر آنکه اگر فرد با مباحثه‌گری توانا تر از خود مواجه شود که

۱۶. این عبارات درباره مائیکه فیه المُنَظَرَة و الجدل و المراء از کتاب جامع بیان العلم ابن عبدالبر آمده است (صص ۹۳۶، ۹۳۹ و ۹۴۲). در بقیه به جای ابی‌خوانید ابن (ستون ۱۵۷، الف، ۱۰) این ابن قوهب همان ابن زقاق (م. ۵۳۲/ ق ۱۱۳۷ م) است که از جامع ابن عبدالبر نقل کرده است (بغیه، ستون ۴۲۳، ش ۱۲۲۲/ جامع، ص ۱۴). ضبی در اسنادش از سه محقق که این سخن را از ابن زقاق نقل کرده‌اند، نام برده است.

۱۷. رک به: مطالب متناظر همین مطلب در متن الجامع، ص ۹۴۲، ش ۱۷۹۹. ۱۸. برای اطلاعات بیشتر درباره ابن محقق کمتر شناخته شده، رک به: اثر دیگر من: امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی، ص ۳۵۷، پانویس شماره ۱ (ارجاع به نسخه اصلی کتاب است و نه ترجمه احمد نمایی از آن) و نیز رک به: الصفدی؛ الوافی بالوفیات: ج ۲، ص ۵۲، ش ۳۳۷؛ چنان‌که در این دو مرجع آورده شده است، ما باید به جای عبارت «المصری» که در الجامع (ص ۹۴۲، ش ۱۸۰۰) آمده است، «البصری» بخوانیم.

۱۹. الجامع؛ ص ۹۴۳، شماره ۱۸۰۰ و البغیه، ستون، ۱۵۷، الف، ۱۷ (مجدداً من این متن را در الجامع نیز یافته‌ام). ابن عبدالبر درباره منبع و محل ارجاع سخنان به کتاب الخلاف ابن خویرمندان اشاره کرده است.

۲۰. برای شمری که در ادامه آمده است، رک به: بغیه، ستون ۱۵۷، ب، ۱۶، که دقیقاً شبیه آن چیزی است که در الجامع آورده شده است (ص ۹۳۶ به بعد، ش ۱۷۸۵).

راست‌کیشان و معتقدان به آیینی که در نگاه او کفر محسوب می‌شد، موجبات آزدگی او را فراهم کرده است. در آن مجالس هیچ فرقی میان ملحدان و مشرکان در یک سوی و مادی‌گرایان و زنادقه در سوی دیگر برای ابراز عقیده و پافشاری متعصبانه بر عقایدشان وجود نداشت. هر فرقه‌ای سخنگو و رئیسی داشت که براحتی و با استدلال به مبانی عقلی و منطقی به تبیین عقاید خود می‌پرداخت و هیچ رجحان و تمایزی برای مسلمین و دیگران وجود نداشت؛ افزون بر این مسلمین به راحتی می‌پذیرفتند که از کتاب و سنت خود دلیل در رد سخن طرف مقابل نیاورند و با روی خوش به این اصل پایبند بودند.

اما ابن ابی‌زید برخلاف ابن سعدی - که تنها به شرح ماقوع پرداخته - از آن انتقاد کرد؛ به طرح مبانی ایدئولوژیک مخالفت خویش با چنین عملی پرداخت و آن را نقض حقوق اساسی و اصلی و توهین به اسلام دانست. او با دلایلی به نادرستی این قوانین اشاره می‌کند. مسلمین راستین در این مباحثات، هم‌کلامی با افرادی چون ملحدان - که اسلام و دعوت رسول الله را پذیرفته‌اند، اما هنوز به آداب مشرکان عمل می‌کنند - را نمی‌پذیرند. مسلمین راستین تنها می‌توانند در این مباحثات مشرکان و گمراهان را به راه راست هدایت و دعوت نمایند. البته می‌توان با لحاظ نمودن کمی اغماض و لطف در حق کفار - اگر شایستگی لطف مسلمین را داشته باشند - آنها را در سایه امنیت و آسایش جهان اسلام پذیرفت. اما اگر این کفار بخواهند با مسلمین درباره مبانی دین و عقیده آنها بحث و جدل کنند، اصلاً پذیرفته و قابل تحمل نخواهد بود؛ بنابراین برخلاف قوانینی که در این رقابت‌ها لحاظ می‌شود که تمام مباحثین باید جزء راست‌کیشان دین خود باشند، هیچ مسلمان راست‌کیش و معتبدی در این مباحثات شرکت نخواهد کرد.

مسئله بسیار جالب توجهی که از گزارش‌های ابن سعدی از این مجالس مناظره می‌توان دریافت، نوع نگاه و ساختار سکولار حاکم بر آن بوده است. همین مسئله یکی از دلایلی است که ابن سعدی و داستان‌ش را در میان خاورشناسان و محققان جدید بسیار پراهمیت ساخته است؛ اما دقیقاً به همان میزان که ذهن و اندیشه ما با این نگرش سکولار و فارغ از تعصبات مذهبی به مقولات تاریخی آشنا و عجیب است، در نگاه ابن سعدی این مسئله نامأنوس و غیرقابل باور به نظر می‌رسید.

البته احتمالاً با مطالعه این شواهد چنین به نظر خواهد رسید که این نگاه فارغ از تعصب و آزاداندیش، در میان این گروه‌های مباحثه‌گر، امری جاری و رایج در جهان اسلام دوره میانه بوده است. باید در اینجا خاطرنشان کرد که به جز این شواهد بسیار جزئی و اندک، هیچ اطلاع کلی دیگری درباره سيطرة نگاه سکولار در جامعه اسلامی وجود ندارد و نمی‌توان با اتکا به این اشارات مختصر به نتیجه کلی رسید. نگاهی که در آن دوران به علم می‌شد، در رابطه تنگاتنگ با مفاهیم دینی قرار

مناظره به ضرر خویش می‌ترسیدند. آنها دچار این تصور و پندار مبهم نبودند که علم و آگاهی آنها باعث قدرت و برتری‌شان است (Stroumsa, pp. 67, 71). نکته عجیبی که در متن مورد نظر ما منعکس نشده، این است که طرف ضعیف‌تر مناظره، تضمین جانی خویش را طلب می‌کرد؛ چرا که نمی‌خواهد مباحثه را ببرد و در عوض زندگی خویش را ببازد.^{۲۱} این مصونیت‌های اجتماعی و سیاسی در عرصه این مناظرات، بدون شک موضوع بسیار جالب توجهی برای تحقیق خواهد بود؛ اما کشف حقایق با توجه به مدارک و اسنادی که ما بدانها دسترسی داریم، امری غیرممکن است.

قانون دوم بازی، این بود که هر طرف مباحثه باید یکی از راست‌کیشان مذهب خویش باشد و شکی در اینکه مذهبش تنها راه درست و راستین خداوند برای راهنمایی و هدایت انسان است، نداشته باشد. از سوی دیگر هر کس باید ایمان می‌داشت که طرف مقابلش در جایگاه نمایندگی شیطان که نماد گمراهی و ضلال است، قرار دارد. بنابراین هر گروه می‌کوشید ضمن پشتیبانی و تبلیغ اندیشه‌های خود، نهایت تلاش خود را در تقلیل جایگاه طرف مقابل به سطح اندیشه‌های نامنظم و مغشوش تعدادی بی‌فکر و گمراه، مبذول دارد. این قوانین که همه گروه‌ها پایبندی خود را بدان اعلام کرده بودند، باید بدون محدودیت و تبعیض میان فرق مختلف انجام می‌شد؛ یعنی به هیچ وجه قوانین فرقه‌هایی مانند اهل سنت، نسطوریان، یهودیان یا زرتشتیان بر دیگر فرق تحمیل نمی‌شد. تنها قوانینی که در این میان اهل حق را از اهل باطل جدا می‌ساخت، شئون و مبانی مشترک و همسان میان تمام این فرق مختلف بود و پیروزی یا شکست در مناظرات باعث استیلاي قواعد و شئون فرقه‌ای خاص بر دیگران نمی‌شد.^{۲۲}

اما چنان‌که دیدیم، این قوانین به مذاق افرادی چون ابن سعدی و ابن ابی‌زید یا دیگر فرقه‌ها خوش نمی‌آمد؛ چرا که سطح مناظرات و فضای برگزاری آن را بر نمی‌تابیدند. برای آنها مساوی و هم سطح قراردادن درستی و نادرستی، امری غیرممکن بود. از سوی دیگر درک آنها از مفهوم حقیقت و درستی، پیوند غیرقابل گسستی با مفهوم اقبال عمومی مردم بدان دارد. بیایید بار دیگر به سخنان هریک از آنها نظری بیفکنیم:

ابن سعدی اطلاعات بسیاری درباره چرایی انزجار قلبی او از آنچه دیده، ارائه نکرده است، اما می‌توان یقین داشت که ارائه چنین مصونیتی به

۲۱. رک به: شرح رویداد حضور یکی از اباضیان عمان در محضر شاه ایران در سال ۱۸۰۸ م که از او امان خواست تا به حرمت امامان شیعه او را مورد غضب قرار ندهد؛ چرا که سؤالات و اشکالاتی درباره مقابله شیعیان در کربلا مطرح کرده بود (ابن زُرَیْق، الفتح المبین، ص ۵۰۸ و نیز رک به: Badger, History of the Imams and Seyyids of Oman pp. 310-312).

۲۲. بنگرید به ملاحظات عالم شافعی شهر بغداد، عبدالله بن حسین السویدی (م. ۱۱۷۴/۱۷۶۱) به هنگامی که در اجلاس مناظره سنی-شیعی نادرشاه در سال ۱۱۵۶/۱۷۴۳ شرکت کرد. حکم این جلسه باید از فرقه‌ای غیر از اهل سنت و شیعه انتخاب می‌شد. برای گزارش کوتاهی از این اجلاس بنگرید به کتاب اوبه نام الحجج القطعیة لإتفاق الفرق الاسلامیة، ص ۷۱۴؛ من در این ارجاع، اطلاعات خویش را مدیون شهره گلسرخي هستم.

الکلام؟ فقال بلی. حضرتهم مرتین، ثم ترکث مجالسهم^{۲۷} ولم أعد إليها. فقال له ابو محمد: ولم؟ فقال: أما اول مجلس حضرته فرأيت مجلساً قد جمع الفرق كلها؛ من أهل السنة والبدعه، والكفار من المجوس والدهرية والزنادقة واليهود والنصارى وسائر اجناس الكفر، ولكل فرقة رئيس يتكلم على مذهبه ويجادل عنه؛ فإذا جاء رئيس من أى فرقة كان، قامت الجماعة إليه قیاما على اقدامهم حتى يجلس فيجلسون بجلوسه، فإذا غص المجلس بأهله، ورأوه لم يبق أحد ينتظرونه قال قائل من الكفار: قد اجتمعتم للمناظرة، فلا یحتج علينا المسلمون بكتابتهم ولا بقول نبیهم، فإننا لأنصدق بذلك ولا نُقر به، وإنما نتناظر بحجج العقل، ما یحتمله النظر والقیاس، فيقولون: نعم لك ذلك. قال ابو عمر: فلما سمعتُ ذلك لم أعد ذلك المجلس، ثم قيل لی ثم مجلس آخر للكلام، فذهبتُ اليه فوجدتهم على سيرة أصحابهم سواء، فقطعتُ مجالس اهل الکلام، فلم أعد إليها. فقال ابو محمد بن أبی زید: ورضی المسلمون بهذا من الفعل والقول؟ قال ابو عمر: هذا الذي شاهدتُ منهم، فجعل ابو محمد یتعجب من ذلك، وقال: ذهب العلماء، وذهبت حرمة الاسلام وحقوقه، وكيف يُبیح المسلمون المناظرة بين المسلمين وبين الكفار؟ وهذا لا يجوز أن یفعل لأهل البدع الذين هم مسلمون وبقرون بالاسلام، وبمحمد عليه السلام، وإنما یدعی من كان على بدعة من مُنتجلی الاسلام إلى الرجوع إلى السنة والجماعة، فإن رجع قُبِل منه وإن أبى ضربت عنقه؛ واما الكفار فإنما یدعون إلى الاسلام، فان قبلوا كُف عنهم، وإن أبوا و بذلوا الجزية فی موضع یجوز قبولها كُف عنهم، وقُبِل منهم، وأما أن يُناظروا على أن یحتج عليهم بكتابتنا، ولا بنبیتنا فهذا لا يجوز، فأنا لله وانا اليه راجعون.

وبقی ابو عمر بن سعدي بعد الاربع مائة بمدة؛ فحدثنا عنه أبو محمد عبد الله بن عثمان بن مروان العُمري، وقد رأيتُ أنا سماعه فی بعض الكتب المصرية من أبی محمد بن عبد الرحمن بن النحاس المصري سنة تسع وأربع مائة، بخط أبی محمد بن النحاس، فدَل على انه عاد إلى مصر بعد تلك الرحلة القديمة أيام الفتن الكائنة بالمغرب.

متن گزارش قاضی عیاض (م. ۵۴۴ق)

در کتاب ترتیب المدارک و تقریب المسالك^{۲۸}

أحمد بن محمد اصله اندلسی اشبیلی، ونزل المهديّة وعلیه دارت الفتيا بها وكان فقیهاً صالحاً وله رحلة دخل فیها العراق ولزم أبابکر الأبهري وحمل عنه كتبه وتفقه علیه وسمع من جماعة بمصر والعراق ولقی أيضاً من المالکيه أحمد بن أبی یعلی الحمادی، وأبالقاسم الجوهري وابن الوشاء وأبالسحق التمار وأبالکبر باقلانی وسمع أيضاً

۲۷. رک به: متن گزارش احمد ضبی که این عبارت را «مجالستهم» درج کرده است.

۲۸. قاضی ابوالفضل عیاض؛ ترتیب المدارک و تقریب المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالک؛ ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۲۲۸.

داشت؛ برای مثال در علم طب، شواهد و دریافت های علمی تا جایی پذیرفته بود که در تباین ظاهری با مبانی و مفاهیم دینی قرار نگیرد. دقیقاً به همین دلیل اخترشناسی و طالع بینی از رونق و رواج افتاده بود.

اما آنچه ابن سعدي درباره آن گزارش می دهد، روایاتی بسیار نادر و کمیاب در جهان اسلام است. چنین اشاراتی در هیچ یک از متون دیگر تاریخی درج نشده که حکایت از کم رنگ شدن نقش تعصبات دینی در متن جامعه اسلامی داشته باشد؛ بلکه برعکس، اعمال محدودیت و سختگیری برفرق و ادیان دیگر در جامعه اسلامی آن زمان، یکی از داغ ترین موضوعات جاری بوده است؛ بنابراین ما در این مقاله کوتاه تلاش کردیم ضمن شرح مطالب ابن سعدي در گزارش اش از بغداد و مجالس متکلمان، ارزش آن را تبیین کنیم؛ به عبارت دیگر ما در این دوره از جهان اسلام ویژگی های بارزی از سکولاریسم، بدون نماینده ای بارزو خاص که منادی اندیشه های آن باشد و دموکراسی بدون دموکرات را شاهد هستیم. این مسائل هنوز در تاریخ اسلام شرح و تبیین نشده اند.^{۲۳}

پیوست ها: ۲۴

متن گزارش محمد بن فتوح حمیدی (م. ۴۸۸ق) در کتاب جذوة المقتبس^{۲۵}

أحمد بن محمد بن سعدي، أبو عمر، فقیه، فاضل، محدث؛ رحل قبل الأربع مائة بمدة، فلقی أبامحمد بن أبی زید بالقیروان، وأبالکبر محمد بن عبد الله الأبهري بالعراق، وغيرهما، ورجع إلى الاندلس وحَدَّث؛ فسمعت أباعبد الله محمد بن الفرّج ابن عبد الله الولی^{۲۶} الانصاری یقول: سمعت أبامحمد عبد الله بن أبی زید یسئل أباعمر أحمد بن محمد بن السعدي المالکی عند وصوله إلى القیروان من ديارالمشرق، وكان أبو عمر دخل ببغداد فی حياة أبی بکر محمد بن عبد الله بن صالح الأبهري فقال له يوماً: هل حضرت مجالس اهل

۲۳. من درنگارش این مقاله سپاس فراوان خود را نسبت به ماریبل فیروبرازمی دارم که وجوه اهمیت ابن سعدي را به من گوشزد کرد و من را با جایگاه او آشنا ساخت. پاترشیا کراون و سارا اشترومسا هم با اشارات ارزشمند خود برپیش نویس این مقاله مراری کردند. از سوی دیگر از برنارد هایکل به دلیل دعوت از من در همایشی در دانشگاه نیویورک به عنوان سخنران تشکر کنم که تأثیر بسزایی در نگارش این مقاله داشت.

۲۴. پیوست ها که حاوی متن سه گزارش تاریخی از حمیدی، ضبی و قاضی عیاض است، به منظور ارائه تمام اطلاعات دست اولی که درباره ابن سعدي اندلسی در منابع درج شده، و نیز فراهم آوردن امکان صحت سنجی روایاتی که مایکل کوک در مقاله بدان ها ارجاع داده، به ترجمه متن اصلی مقاله افزوده شده است (م).

۲۵. ابی عبد الله محمد بن فتوح بن عبد الله حمیدی؛ جذوة المقتبس فی ذکروالة الاندلس؛ به تحقیق محمد بن تاویت الطنجی؛ قاهره: مکتبه نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.

۲۶. رک به: متن گزارش احمد ضبی در ریغیه الملتس که این نام را به صورت «عبد الله ابن الولید» ضبط کرده است و نیز به توضیح کوک در پیش از این.

فان قبلوا کف عنهم وان أبوا و بذلوا الجزية في موضع يجوز قبولها كف عنهم و قبل منهم و اما ان يناظروا على لا يحتج عليهم بكتابتنا و لا بنبتنا فهذا لا يجوز فان الله و انا اليه راجعون».

أخبرني غير واحد من اشياخي منهم الماضي ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد و الزاهد ابو محمد بن عبيد الله و الاديب الحافظ ابو جعفر احمد بن احمد الازدي وغيرهم عن ابن موهب عن ابي عمر بن عبد البرانه قال اجمع أهل الفقه و الأثر في جميع الأمصار أن أهل الكلام أهل البدع و الزيف و الشرك و لا يعدون عند الجميع في طبقات العلماء و إنما العلماء أهل الأثر و التفقه فيه و تتفاضلون فيه في الاتقان و الميز و الفهم. و قال ابو عمر في كتاب بيان العلم له أهل الأهواء عند ملل و ساير أصحابنا هم أهل الكلام فكل متكلم فهو من أهل الأهواء و البدع، أشعرياً كان أو غير أشعري و لا تقبل له شهادة في الإسلام و يفجر و يؤذّب على بدعته. قال ابو عمر ليس في الاعتقاد كله في صفات الله و اسمائه إلا ما جاء مخصوصاً في كتاب الله اوصح عن رسول الله صلى الله عليه و سلم او اجتمعت عليه الامة و ما جاء من الاخبار الآحاد في ذلك كله لونهو يسلم لهو لا يناظر فيه و قال ايضاً في كتاب «بيان العلم» قال يونس ابن عبد الأعلى: «سمعت الشافعي يوم ناظرة حفص القردي قال لي يا أبا موسى لا يلقى الله عز وجل العبد بكل ذنب ما خلا شرك... و حكى عن...^{٣٢} لا يفلح صاحب الكلام ابدأ ولا تكاد ترى احداً نظرفي الكلام الا وفي قلبه دغل» و قال مالك: «أرايت ان جائه من هو أجل منه أيدع دينه كل يوم لدين جديد؟ و أنشد لمصعب بن عبد الله:

أقعد بعد ما رجعت عظامي
وكان الموت أقرب ما يليني
أجادل كل معترض خصيم
و أجعل دينه غرضاً لديني
فأتزك ما علمت لراي غيري
وليس الرأي كالعلم اليقين
وما أنا والخصومة وهي ليست
تصرف في الشمال وفي اليمين
وقد شئت لنا سنن قوام
يلحن بكل فج أو وحين
وكان الحق ليس به خفاء
أغر كفره الفلق المبين.

قال حميدى وبقى ابو عمر بن سعدى بعد الاربع مائة و قد رأيت سماعه في بعض الكتب المصرية من ابي محمد عبد الرحمن بن عمر ابن النحاس المصري سنة ٤٠٩ بخط ابي محمد بن النحاس فدل على انه عاد الى مصر بعد تلك الرحلة القديمة ايام الفتن الكائنة بمغرب.

أبا الفضل الهاشمي و ابن غلبون و الحربي. حدث عنه حاتم الطائي الطرابلسي و أبو محمد بن الوليد و ابو القاسم بن محرز و توفي بالمدينة.

متن گزارش احمد بن عميرة ضبي (م. ٥٩٩ق) در کتاب بغية الملتمس^{٢٩}

احمد بن محمد بن سعدى ابو عمر فقيه فاضل محدث رحل قبل الاربع مائة بمدة فلقى ابا محمد بن ابي زيد بالقيروان و أبابكر محمد بن عبد الله الابهرى بالعراق وغيرهما، ورجع الى الاندلس و حدث و قال عبد الله بن وليد^{٣٠} سمعت ابا محمد عبد الله بن ابي زيد يسأل ابا عمر احمد بن محمد بن سعدى المالكي عند وصوله الى القيروان من ديار المشرق و كان ابو عمر دخل ببغداد في حياة ابي بكر محمد بن عبد الله بن صالح الابهرى فقال له يوماً: «هل حضرت مجالس أهل الكلام؟» فقال: «بلى حضرتهم مرتين، ثم تركت مجالستهم ولم أعد اليها» فقال له ابو محمد: «ولم؟» قال: «أما أول مجلس حضرته فرأيت مجلساً قد جمع الفرق كلها المسلمين من أهل سنة و البدعة و الكفار من المجوس و الدهرية و الزنادقة و اليهود و النصارى و سائر اجناس الكفر، و لكل فرقة رئيس يتكلم على مذهبه و يجادل عنه فإذا جاء رئيس من أى فرقة كان قامت الجماعة اليه قياماً على اقدامهم حتى يجلس فيجلسون بجلوسه فاذا غص المجلس باهله و رأوا انه لم يبق لهم احد ينتظرونه. قال قائل من الكفار..... شاكره فلا يحتج علينا.... كتابهم^{٣١} و لا يقول نبينهم فاننا لانصدق ذلك و لا نقر به و انها نتناظر بجمع العقل و ما يحتمله النظر و القياس فيقولون نعم لك ذلك قال ابو عمر فلما سمعت ذلك لم اعد الى ذلك المجلس ثم قيل لى ثم مجلس آخر للكلام فذهبت اليه فوجدتهم على مثل سيرة اصحابهم سواء فقطعت مجالس أهل الكلام فلم اعد اليها فقال ابو محمد بن ابي زيد: «ورضى المسلمون بهذا من القول و الفعل» قال ابو عمر: «هذا الذى شاهدت منهم» فجعل ابو محمد يتعجب من ذلك و قال: «ذهب العلماء و ذهبت حرمة الاسلام و حقوقه و كيف يبنيح المسلمون المناظرة بين المسلمين و بين الكفار؟ و هذا لا يجوز أن يفعل لاهل البدع الذين هم مسلمون و يقرون بالاسلام و بمحمد عليه السلام و انما يدعى من كان على بدعة من منتحلي الكلام الى الرجوع الى السنة و الجماعة فان رجع قبل منه و ان أبى ضربت عنقه و اما الكفار فانما يدعون الى الاسلام

٢٩. احمد بن عميرة ضبي؛ بغية الملتمس؛ مادريد: چاپ مطبعة روخس، ١٨٨٤م، ص ١٤٤-١٤٧. در تهیه ابن گزارش، ابن نسخه از کتاب با چاپ بهتری از آن (بيروت: دارالکتاب، ١٩٦٧) تطابق داده شده است (م).

٣٠. رک به: پیش از این، جایی که کوک ضبط صحیح این نام را عبد الله محمد بن الفرج بن عبد الولی الانصاری دانسته است (م).

٣١. موارد افتاده در نسخه اصلی کتاب ضبی، قابل رؤیت نبوده و بر حسب قرائنی که در کتاب حمیدى وجود دارد، اینگونه آورده شده است: «قال قائل من الكفار قد اجتمعتم للمناظرة شاكرة فلا يحتج علينا المسلمون كتابهم و لا يقول نبينهم...» (م).

٣٢. متن در نسخه اصلی افتادگی دارد و متناظر آن نیز یافت نشده است تا با آن گزارش کامل گردد (م).

11. Lopez, Angel .A; *Yadwat al – muqtabis fi ta'rij 'ulama, al –Andalus*; Madrid, 1930.

12. MAKKI, Mahmud `Ali; *Ensayo sobre las aportaciones orientales en la España musulmana; y su influencia en la formación de la cultura hispano –árabe*. Madrid: Instituto de Estudios Islámicos, 1968.

13. Marin ,Manuela; "Notes Sobre onomastica y deniminaciones femeninas en al –Andalus (sigios VIII –XI) in *Homenaje al prof. Dario Canelas*, Granada, 1987 .pp.37 –52.

14. Muranyi ,Miklos; *Beitrag zur Geschichte der Hadit und Rechts – gelehrsamkeit der Malikiyya in Nordafrika bis zum 5. JH. D.H: Bio – bibliographische Notizen aus der Moscheebibliothek in Nordafrika*; Harrassowitz (Wiesbaden), 1997.

15. PALACIOS ; MIGUEL ASIN; *Algazel. dogmatica .moral .ascetica*. Zaragoza, 1901 .

16. Renan, Ernest; *Averroes et l'Averroisme: essai historique*, Paris, 9th ed., 1882.

17. STROUMSA SARAH, JACK AND ALICE ORMUT; *Ibn al – Rawandi's adab al –mujadala: The role of bad manners*; Jerusalem, 2000.

18. Van Ess, Joseph; 'Disputations –praxis in der islamischen Theologie, eine vorlaufige Skizze', *Revue des Etudes Islamiques*, 1976, V. 44.

19. Von Kremer, Alfred; *Geschichte der herrschenden Ideen des Islams: Der Gottesbegriff, die Prophetie und Staatsidee* . F. A. Brockhaus, 1868.

منابع

۱. ابن رزیک العبیدانی النخلی، عبدالله محمد جمال الدین بن حمید بن محمد؛ الفتح المبین فی سیره الساده البوسعیدیین؛ تحقیق عبدالمنعم عامر، محمد مرسی عبدالله؛ عمان: وزارة التراث القومي والثقافة، ۱۴۲۲ق/۱۳۸۰ش.

۲. ابن عبدالبرنمری القرطبی، یوسف بن عبدالله؛ جامع بیان العلم وفضله و ما یتبعی فی روایتہ و حملہ؛ تصحیح محمد منیر عبده اغالدمشقی؛ قاهره: مصطفى آل ابراهیم، [بی تا].

۳. حمیدی، ابی عبدالله محمد بن فتوح بن عبدالله؛ جذوة المقتبس فی ذکرو لاة اندلس؛ تحقیق محمد بن تاویت طنجی؛ قاهره: مکتبه الثقافه الاسلامیه، ۱۳۷۱.

۴. سزگین، فواد؛ تاریخ نگارش های عربی؛ ترجمه کیکاووس جهانداری؛ تهران: خانه کتاب.

۵. صفدی، صلاح الدین خلیل الدین ایبک؛ وافی بالوفیات؛ به اهتمام هلموت ریتز [و دیگران]؛ استانبول: مطبعه الدوله، ۱۹۳۱ م.

۶. ضعی، احمد بن عمیره؛ بغیة الملتمس فی تاریخ رجال اهل اندلس؛ مادرید: مطبعه روخس، ۱۸۸۴.

۷. عیاض، ابوالفضل؛ ترتیب المدارک و تقریب المسالک لمعرفة اعلام مذهب مالک؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م / ۱۳۱۸ق.

8. Badger, George Percy; *History of the Imams and seyuids in Oman*; Translated From salih Ibn Ruzayq's; BiblioBazaar, LLC, 2010.

9. Baron , Salo Wittmayer; *A Social and religious history of the Jews*; 2nd ed., rev. & enl, 1988.

10. FIERRO BELLO, MARJA ISABEL: *La heterodoxia en al –Andalus durante el periodo omeya*. (Cuadernos de. Islamologia, i.) 224 pp. Madrid: Institute.